دوازده گفتگوی حضرت عبدالبهاء بر سر نهار در عکّا

* * *

— ۱ —

انبیای الهی بر چند قسم قسمند

۱ سؤال. انبیای الهی بر چند قسم منقسم میشوند؟

۲ جواب. انبیای الهی بر سه قسمند. قسمی مظاهر کلّیّه هستند که بمثابهٔ شمسند. بظهور عالم وجود را تجدید نمایند و دوری جدید تأسیس کنند و شریعتی تازه نازل گردد و نفوس حیات تازه یابند شرق و غرب روشن گردد. این نفوس مظاهر کلّیّهٔ الهیّه هستند و مبعوث بر عموم بشر و جمیع عالمند.

۳ و قسمی دیگر انبیائی هستند که آنان تابعند نه متبوع، مروّجند نه شارع، امّا مؤیّد بالهامات غیبی هستند. و قسمی دیگر انبیائی هستند که نبوّتشان بقریهئی تخصیص یافت. امّا مظاهر کلّیّه محیطند، اصل آنانند و مابقی فرعند. آنان بمنزلهٔ آفتابند و دیگران بمنزلهٔ ماه و ستارگان.

— ۲ —

اخبارات انبیا

۱ سؤال. از تنبّؤ در کتب انبیا اخبار از بعد است یعنی وقایع و حوادثی بتصریح و تلویح و رمز بیان نمودند و خبر از غیب دادند و حال ملاحظه میشود که در این ایّام بتمامها آن اخبار واقع گردیده. این وقایع حالیّه را در زمان ماضیه چگونه کشف نموده‌اند؟

۲ جواب. انبیا را استفاضه از فیض عمومی نامتناهی الهی و همچنین استفاضه از فیض خصوصی و آن وحی و الهام الهی. امّا بعضی وقایع بوحی و الهام بیان کنند و آن جلوهٔ ربّانی و واردات قلبی و سطوع انوار شمس حقیقت است و این فیض مانند شعاع آفتابست و قلوب مانند مرایا. لهذا بیان میفرماید که چنین وحی و الهام شده است.

۳ و اکتشاف ثانی آنست که انبیا طبیب حاذقند و مطّلع بر اسرار کائنات. نبض عالم در دست دارند، تشخیص امراض آتیه کنند و عوارض مستقبله را کشف کنند و بیان فرمایند. این اسرار را از صور و آثار و شئون نفس کائنات استنباط کنند. مثلاً طبیب حاذق علامات و اشاراتی در جسم انسان چون مشاهده نماید کشف امراض و علل آتیه و عوارض و حوادث مستقبله کند. این از حذاقت و درایت و قوّت استنباط حاصل گردد.

۴ امّا اساس اخبارات انبیا کلّیّه مبنی بر سطوع نور حقیقت است و وحی و الهام صرف زیرا ماضی و مستقبل و حال در عالم خلق است نه در عالم حقّ. یعنی در عالم حقیقت ماضی و حال و استقبال یکسانست. اوّل عین آخر است و آخر عین اوّل زیرا در عالم ابدی و سرمدی الهی زمان را حکمی نه و ماضی و استقبال را امتیازی نیست چه که استقبال و ماضی منافی ازل و ابد است. با وجود لا اوّل و لا آخر ماضی و حال و استقبال تصوّر نتوان نمود. بظاهر ملاحظه کنید که ازمنه را در عالم

عقل ابداً حکمی نیست ولی ازمنه را حکم در شخص عاقل است والّا قوّهٔ عقلیّه مدرک اشیاء و محیط بر اشیاء بوده و هست و خواهد بود.

۵ مثلاً در نفس آفتاب نظر نمائید. نه صبحی نه شامی نه شبی نه روزی. جمیع ازمنه زمان واحد است و جمیع اوقات وقت واحد. لکن بالنّسبة بنفوسی که در کرهٔ ارض هستند از جهت طلوع و غروب آفتاب صبحی بینند و شامی یابند و روز و شبی مشاهده کنند. پس جمیع این ازمنه در آفتاب زمن واحد است و جمیع ایّام یوم واحد، تفاوتی ندارد.

۶ و همچنین در عالم حقیقت ماضی و حال و مستقبل یکسانست و وقایع آتیه مانند حوادث حالیّه و ماضیه است. جمیع حوادث و عوارض در آن عالم حال حاضر دارند و مشهود انبیا و اصفیاست. لهذا انبیا از وقایع دوهزار سه‌هزار سال بعد اخبار دهند زیرا آنان در عالم حقیقتند و در عالم حقیقت اسرار کائنات مکشوف و مشهود. از این بیان بحقیقت اکتشافات نفوس مقدّسه پی‌برید و تفکّر و تدبّر نمائید. مسئله واضح و مشهود است.

— ۳ —

مقصد از تکلّم بجمیع لغات

۱ سؤال. مقصد از اینکه حواریّون بجمیع لغات تکلّم مینمودند چه چیز است؟

۲ جواب. حضرات حواریّون بلسان ملکوتی تبلیغ مینمودند و آن لسان مطابق جمیع لسان است. زیرا کلام ملکوت عبارت از معانی الهیّه و اسرار ربّانیّه است و هر کس بآن فائز شود حقائق و اسرار خلیقه در نزد او آشکار است و معانی الهیّه حقیقت جامعهٔ السن است.

۳ لهذا حواریّون را روح القدس لسانی ملکوتی تلقین نمود و همزبان جمیع ملل گشتند. با هر نفسی از ملل و امم عالم چون صحبتی میداشتند بمثابهٔ همزبان بودند. والّا لغات حاضرهٔ معلومهٔ مشهوره متجاوز از هزار لغت است. لازم بود که حواریّون اقلاً انجیلی بلسان یکی از سائر ملل مرقوم نمایند و حال آنکه مسلّم است که انجیل مجرّد بلسان عبرانی و یونانی مرقوم شد، حتّی بلسان رومانی مرقوم نگردید با وجود آنکه در آن اوقات لسان رسمی بود ولی چون حواریّون در لسان رومان مهارتی نداشتند انجیلی بلسان رومان مرقوم نگردید.

— ۴ —

کلمهٔ هواللّه

۱ سؤال. چرا در اوّل لوح و مکاتیب کلمهٔ هواللّه مرقوم میشود؟

۲ جواب. این مصطلح اهل شرق از اسلام است. مقصد آنان آنکه در هر امری باید ابتدا باسم خدا نمود امّا در الواح الهیّه مقصود این است که حقیقت ذات احدیّت مقدّس از ادراک و منزّه از تعبیر است و مبرّا از تصوّر. زیرا آنچه در تصوّر آید محاط انسان است و انسان محیط و البتّه محیط اعظم از محاط است. پس معلوم شد که آنچه در تصوّر میآید خلق است نه حقّ زیرا حقیقت الوهیّت مجرّد از اوهام انسانست. الآن جمیع خلق عبدهٔ اوهامند زیرا یک خدائی در عالم تصوّر آرند و او را عبادت کنند. در وقت نماز اگر سؤال از نفسی کنی که پرستش کی مینمائی میگوید خدا. کدام خدا؟ خدائی که در تصوّر من است. و حال آنکه آنچه در تصوّر او است خدا نیست. پس جمیع ناس عبدهٔ اوهام و افکارند.

۳ پس از برای انسان راهی و مفرّی جز مظاهر مقدّسه نیست زیرا چنانکه گفتیم حقیقت الوهیّت منزّه است، مقدّس است ،بتصوّر نمیآید. آنچه بتصوّر آید آن مظاهر مقدّس الهی است. دیگر انسان محلّ توجّه دیگر ندارد. اگر از او تجاوز کند اوهام گردد. پس مراد از کلمهٔ هواللّه این است که آن حضرت مشهود و جمال موعود شمس حقیقت است و مظهر اسرار الوهیّت و ربوبیّت و مهبط اسرار رحمانیّت و منشأ آثار فردانیّت و من ابتدا بنام مبارک او نمودم.

— ۵ —

حکمت صیام

۱ سؤال. در صیام چه حکمت الهیّه است؟

۲ جواب. حکمت الهیّه در صیام بسیارست. از جمله چون در آن ایّام مطلع شمس حقیقت بوحی الهی بنزول آیات و تنظیم شریعت اللّه و ترتیب تعالیم پردازد و بجهت کثرت اشتعال و شدّت انجذاب حالت و وقت اکل و شرب نماند. چنانچه حضرت موسی وقتی که بکوه طور رفت و در آنجا بتأسیس شریعت اللّه مشغول بود چهل روز صائم بود. بجهت تذکّر و تنبّه ملّت اسرائیلیان صیام فرض گردید. و همچنین حضرت مسیح در بدایت تأسیس شریعت روحانیّه و تنظیم تعلیمات و تربیت و وصایا چهل روز از مقتضیات جسمانیّه و اشتغال بخوردن و نوشیدن فتور حاصل فرمودند. در بدایت حواریّون و مسیحیّون روزه میگرفتند، بعد مجامع رؤساء مسیحیّین صیام را بپرهیز تبدیل نمودند. و همچنین قرآن در رمضان[۱] نازل شد لهذا صیام فرض گردید. و همچنین حضرت اعلی در بدایت ظهور از شدّت تأثیر نزول آیات ایّامی گذشت که بچای اختصار میشد. و همچنین جمال مبارک در ایّامی که بتأسیس تعالیم الهی پرداختند و در ایّامی که متّصلاً آیات نازل میشد از شدّت تأثیر آیات و هیجان قلب تناول طعام نمیفرمودند مگر اقلّ قلیل.

۳ مقصد این است که بجهت متابعت مظاهر الهیّه و تنبّه و تذکّر حالت انسان بر عموم ملّت ایّامی چند تأسّی و اقتدا فرض گشت. مسیحیّون نیز چنانچه مرقوم گشت در بدایت روزهٔ تام میگرفتند زیرا هر نفس صادقی چون محبوبی داشته باشد در هر حالتی که محبوب او باشد آرزوی آن حالت را میکند. اگر محبوبش در حالت حزن باشد آرزوی حزن کند، اگر در حالت سرور باشد آرزوی سرور کند، اگر در حالت راحت باشد آرزوی راحت کند، اگر در زحمت باشد آرزوی زحمت کند. حال چون در آن ایّام حضرت اعلی اکثر ایّام روزه داشتند و جمال مبارک از غذا و شراب بازماندند یعنی قلیلی میل میفرمودند و بعضی روزها هیچ میل نمیفرمودند بر احبّا نیز لازم شد که متابعت کنند. چنانچه در زیارت میفرماید و اتّبعوا ما امروا به حبّاً لنفسک.[۲] این یک حکمت از حکمتهای صیام است.

۴ حکمت ثانی این است که صیام سبب تذکّر انسان است. قلب رقّت یابد، روحانیّت انسان زیاد شود و سبب این میشود که انسان فکرش حصر در ذکر الهی میشود. از این تذکّر و تنبّه لابدّ ترقّیات معنوی از برای او حاصل میشود.

۵ حکمت ثالث آنکه صیام بر دو قسم است، جسمانی و روحانی. صیام جسمانی کفّ نفس از مأکولات و مشروبات است که انسان از مشتهیات جسمانی پرهیز کند. امّا صیام معنوی روحانی این است که انسان خود را از شهوت نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیّه و شیطانیّه منع نماید. پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی. یعنی ای پروردگار همچنان که از مشتهیات جسمانیّه و اشتغال بطعام و شراب بازماندم دل و جانم را از محبّت غیر خویش پاک و مقدّس کن و نفسم را از شهوات هوائیّه و اخلاق شیطانیّه محفوظ و مصون بدار تا روح بنفحات قدس انس گیرد و از ذکر دون تو صائم گردد.

اعراض از مظاهر الهی

۱ وقتی که حضرت ابراهیم مبعوث شد و تأسیس شریعت اللّه نمود و تعالیم جدیده انتشار داد و اسرار الهی بیان کرد، اقوام آشور و کلدان میگفتند این مجرّد وهم و حکایت است و تصوّریست در عالم افکار، تحقّق در خارج نخواهد یافت. بلکه میگفتند صرف نادانی است و خود را اهل عقل و ادراک میدانستند. مدّتی نگذشت معلوم شد آنچه حضرت ابراهیم میفرمود آن حقیقت بود و افکار آنان اوهام زیرا در اندک زمانی تعالیم ابراهیم در خارج تحقّق یافت، ارض مقدّس بسلالهٔ او تخصیص شد و اساس شریعت اللّه تأسیس گشت، حضرت اسحق و یعقوب بعرصهٔ وجود قدم نهادند، حضرت یوسف عزیز مصر گشت، حضرت اسماعیل مبارک گردید و جبل فاران را روشن نمود و موسای کلیم پیدا شد و در صحرای سینا نار اللّه الموقده را در شجر اخضر مشاهده نمود و اسرائیلیان را از ظلم و اسارت قبطیان نجات داد و بارض مقدّس رساند و از برکت تعالیم و شریعتش که موافق و مناسب آن زمان بود ملّتی عظیم تشکیل گردید. این تجربهٔ تام از برای خلق حاصل شد و واضح گشت که خطا کردند. با وجود این عبرت نگرفتند و پند و نصیحت نیافتند.

۲ بلکه وقتی که حضرت موسی آمد باز خلق خطا نمودند زیرا تعالیم و شریعت حضرت موسی را قوم فرعون اوهام خواندند و اهمّیّتی ندادند بلکه افکار خویش را حقیقت شمردند. پس باندک زمانی واضح و معلوم شد که آنچه حضرت موسی گفت حقیقت بود و تحقّق یافت و شریعت اللّه بتمامها مجری گشت و سبب عزّت و ترقّی عموم اسرائیل شد امّا افکار و تصوّرات قبطیان قوم فرعون صرف اوهام بود. باری این تجربهٔ ثانی بود ولی خلق باز متنبّه نشدند و بیدار نگشتند بلکه بر جهل و نادانی باقی ماندند تا حضرت مسیح با روی صبیح و نطقی فصیح ظاهر شدند و نفحات گلشن اسرار نشر فرمودند و فیض روح القدس مبذول داشتند.

۳ خلق با وجود آنکه دو تجربه کرده بودند و خطا واضح شد باز گفتند که تعالیم انجیل جلیل اوهام است و فکر و تصوّر است، تحقّقی ندارد، از فلسفه خالی است، افکار باطله است. ما دانا هستیم و افکار عالیه داریم، فراست داریم، حکمت دانیم، بحسن سیاست آگاهیم. چندی نگذشت باز معلوم شد که خطا شد زیرا آنچه مسیح میفرمود حقیقت بود، درست بود، افکار آسمانی بود، تعالیم ربّانی بود و افکار اقوام و ملل اوهام باطله بود. این خطای سیّم بود و بعد در ظهور حضرت رسول و حضرت اعلی تجربه مکرّر گردید.

۴ حال جمال مبارک ظاهر شد و تعالیم و وصایای رحمانی آشکار گشت و ندای وحدت عالم انسانی بلند شد و علم ملکوت صلح موج زد و خیمهٔ الفت و محبّت بین جمیع بشر در قطب عالم برافراخت و جمیع را دعوت مینماید. باز بعضی خلق نادان را تصوّر چنان که این تعالیم الهی نیز بی‌اساس است و تصوّرات خودشان افکار عالیه است. ولی عنقریب ظاهر خواهد شد آنچه او فرموده صحیح و ثابت و نافذ است و افکار جمیع باطل.

مقصود از سرّ

۱ سؤال. مقصود از سرّ در الواح مبارکه چه چیز است؟

۲ جواب. مقصود از سرّ مطالب و مسائلی که از عقول و ادراک خلق دور و مستور، بعد چون شخص کاملی کشف و بیان نماید نفوس منصفه ادراک نمایند. پس حقیقت ظهور مسیح در دور موسی سرّی از اسرار الهی بود که بعد بظهور مسیح مکشوف و مشهود گردید.

— ۸ —

آکل و مأکول

۱ در کائنات نامتناهیه اعظم وسائط تجدّد وجود بلکه ترقّی قضیّهٔ آکل و مأکول است. و این کیفیّت در جمیع ذرّات جاری و ساری که موجودات باین واسطه تجدّد وجود و منقلب بیک‌دیگر و تحقّق ثانی غیر اوّل نمایند. اینست وسیلهٔ تجدّد.

۲ مثلاً در عالم جمادی زمین آب را خورد و گاز را جذب کند و حیوانات موجودهٔ در خود را حلّ نماید تا باعث حیات موجود تازه‌ئی شود و باین وسیله باعث حیات نبات گردد. و آنچه حیوانات ذرّیّه در زمین بیشتر باشد گیاه بهتر روید و چون نبات بروید آن را حیوان خورد و خلاصهٔ آن نبات در جسد حیوان داخل شود و وجود ثانی یابد و ترقّی کند و تحقّقی اعظم از تحقّق اوّل یابد. اینست طریقهٔ تجدّد و ترقّی از عالم جمادی بنباتی و از عالم نباتی بحیوانی و از عالم حیوانی بانسانی. زیرا چون نباتات بروید حیوان خورد و در جسم حیوان بدل ما یتحلّل من البدن گردد. پس آن نبات بعالم حیوانی وارد گردد و حیوانات ذرّیّهٔ داخل آب و هوا و غذا داخل جوف انسان گردد در جسم انسان بدل ما یتحلّل شود.

۳ پس در این تجدّدات و انتقالات ترقّی کرد یعنی آن جماد از عالم جمادی نقل شد بعالم نباتی آمد و از نباتی بحیوانی و از حیوانی بانسانی و اگر این آکلی و مأکولی نباشد تجدّد حاصل نشود. این تجدّد از لوازم وجود است و لابدّ بر اینست که ممکنات انتقال از حالی بحالی نماید.

۴ و این درد و الم موت عبارت از تحلیل ترکیب و انتقال است از حالی بحالی. و چون ترکیب مألوفست، تحلیل عذاب موفور و وجود الفت برتبه و مقامی نموده لهذا ترک و فراق آن رتبه و مقام بر وجود صعب است. از این واضح گشت که موت عبارت از انتقال است از حالی بحالی. پس اگر حیوانات درنده حیوانات سائره را بدرند فی‌الحقیقه آن حیوان تنزّل ننموده. آن ترکیب تحلیل یابد و ترکیب ثانی تحقّق یابد بلکه تجدّد وجود حاصل گردد و از جسمی بجسم دیگر انتقال نماید و از این تجدّد و انتقال کائنات این نظم و ارتباط در بین کافّهٔ اشیاء حاصل شود و اگر چنین نبود که انتقالات نباتیّه و حیوانیّه و انسانیّه واقع نمی‌گشت، سلسلهٔ موجودات گسیخته میشد و نظم فطری طبیعی بر هم میخورد.

— ۹ —

طاهره و وقوعات بدشت

۱ حکایت آوردن طاهره از قزوین و ورود به طهران و رفتن به بدشت و وقوعات بدشت چگونه بوده؟

۲ حقیقت این قضیّه مختصراً اینست که در آن اوقات بدایت امر بود و هیچکس از تعالیم الهی خبر نداشت و جمیع بشریعت قرآن عامل بودند و جنگ حقیقت این قضیّه مختصراً اینست که در آن اوقات بدایت امر بود و هیچکس از تعالیم الهی خبر نداشت و جمیع بشریعت قرآن عامل بودند و جنگ و عقوبت و قصاص را مشروع میدانستند. در قزوین حاجی ملّا تقی[۳] بر سر منبر زبان بطعن گشود و دو نجم ساطع حضرت شیخ احمد احسائی و جناب آقا سیّد کاظم رشتی را لعن نمود و در

نکوهش و سبّ افراط کرد و گفت این حکایت باب که ضلالت محض است آتشی است که از قبر شیخ احمد و سیّد کاظم رشتی زبانه کشید. بی‌نهایت بیحیائی نمود و سبّ و لعن و طعن مکرّر نمود.

۳ شخص شیرازی[۴] از محبّین حاضر وعظ بود بگوش خود شنید و چون نمیدانست که من‌بعد تعالیم الهیّه چگونه خواهد گشت و شریعت اللّه بر چه اساس وضع خواهد شد گمان مینمود که باید بموجب شریعت قرآن عمل نمود لهذا بر انتقام قیام کرد. پیش از طلوع صبح بمسجد حاجی ملّا تقی مذکور رفت و در گوشه‌ئی پنهان شد و چون ملّا تقی وقت طلوع صبح بمسجد آمد این شخص بعصائی که سرنیزه داشت به پشت و دهن حاجی ملّا تقی زد. ملّا تقی افتاد و آن شخص فرار نمود. مردم چون حاضر شدند شیخ را مقتول دیدند.

۴ فزع و جزع عظیم برخاست و از شهر فریاد و فغان بلند شد. بزرگان شهر بر این متّفق شدند که قاتل شیخ رسول عرب و دو نفر دیگرند و این اشخاص از اعوان طاهره‌اند. لهذا فوراً این سه شخص را گرفتند و طاهره نیز در ضیق شدید افتاد. آن شخص شیرازی چون دید که دیگران مبتلا شده‌اند سزاوار ندید و بپای خویش بمرکز حکومت آمد و گفت شیخ رسول و رفقایش از این بهتان و تهمت بری و بیزارند، قاتل منم و تفصیل چنین واقع شده. بتمامه بیان نمود و اقرار و اعتراف کرد و گفت این اشخاص بی‌گناهند، آنان را آزاد کنید زیرا من قاتلم، مرا قصاص نمائید. او را گرفتند و آنان را نیز نگاهداشتند.

۵ خلاصه هر چهار را از قزوین به طهران آوردند. آنچه این شخص شیرازی فریاد برآورد که این اشخاص بی‌گناهند، منم گنه‌کار و این گناه را بجهت آن ارتکاب نمودم که این شخص سبّ و لعن جهاراً در منبر بر مولای من کرد، برافروختم و تحمّل نتوانستم لهذا باین سرنیزه بر دهان او زدم، کسی گوش بحرف او نداد. بلکه پسر حاجی ملّا تقی در مقامات رسمی در نزد وزرای دولت فریاد برآورد و قتل هر چهار را خواست. صدرالعلمآء که رئیس علما بود بحضور شاه رفت عرض کرد که حاجی ملّا تقی شخص شهیری بود و معروف خاصّ و عام اهل قزوین او را پرستش مینمودند در قصاص قتل چنین شخصی شخص واحد اهمّیّتی ندارد باید هر چهار را تسلیم ورثهٔ ملّا تقی کرد و به قزوین فرستاد تا آنان را در آنجا بقتل رسانند و این سبب سکون و سرور عموم گردد. پادشاه نیز محض خاطر صدرالعلمآء و عموم اهالی قزوین اجازه بقتل هر چهار داد.

۶ آن شخص شیرازی ملاحظه نمود که او را گرفتند امّا دیگران را آزاد ننمودند، در شبی پربرف فرار نمود و بخانهٔ رضا خان رفت و با همدیگر هم‌عهد شدند و بقلعهٔ طبرسی رفتند و در آنجا شهید شدند. امّا شیخ رسول و رفقایش را به قزوین بردند و جمیع مردم هجوم کردند آن سه نفر را باشنع‌حال بقتل رساندند.

۷ لهذا طاهره در نهایت سختی افتاد دیگر کسی را با او مراوده نبود و عموم خویشان حتّی شوهر و دو پسر در نهایت عداوت بودند و زجر و عذاب و طعن میکردند. جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوینی را فرستادند و بتدبیری مفصّل طاهره را از قزوین فرار دادند و به طهران آوردند و یک‌سر باندرون جمال مبارک وارد کردند. هیچکس خبر نداشت. بعضی از خواصّ احباب مطّلع شدند و نزد او آمدند. در اطاقی نشسته بود و من طفل بودم و بر زانوی او نشسته و مرا در آغوش خود گرفته بود و پرده افتاده بود و خواصّ احبّا در بیرون پرده در اطاقی دیگر نشسته بودند و او صحبت میداشت و موضوع کلامش بدلائل و قرآن و حدیث این بود که در هر عهدی باید شخص جلیل ممتازی مرکز دائرهٔ هدی و قطب فلک شریعت عظمی و امام مبین باشد تا مرجع جمیع ناس گردد و امروز آن شخص جلیل ممتاز حضرت باب است که ظاهر شده است. هرچند نطقش گویا بود ولی چون ملتفت شد که جمال مبارک را آهنگی دیگر است و جلوه‌ئی دیگر بسیار مشتعل‌تر شد، بدرجه‌ئی رسید که وصف ندارد. صبر و آرامش نماند، نزدیک بود که پردهٔ کتمان بکلّی بدرد. شب و روز نعره میزد یا میگفت یا میگریست یا میخندید.

۸ بعد جمال مبارک او را با جمعی از احباب بسمت بدشت فرستادند. منزل اوّل باغی بود در نهایت طراوت و لطافت. طاهره با احباب بآنجا رسیدند و جمال مبارک نیز تشریف بردند و آن شب را در آنجا ماندند. صبحی طاهره را با احباب با تهیّه و تدارکی مفصّل به بدشت فرستادند. بعد از چند روز جمال مبارک نیز تشریف بردند. چون به بدشت رسیدند جناب قدّوس از سفر خراسان مراجعت نموده بود، ایشان نیز بسمت بدشت آمدند ولی مخفی بودند.

۹ در بدشت میدانی بود و آب جاری داشت، از دو طرف باغ بود، جناب قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نیز در باغ دیگر منزل داشت. از برای جمال مبارک در آن میدان خیمه زده بودند و اصحاب جمیعاً در آن میدان در خیمه‌ها منزل داشتند. شب‌ها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات مینمودند. جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقیقت امر اعلان گردد ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود.

۱۰ تصادفاً جمال مبارک علیل شدند. جناب قدّوس بمحض اینکه خبر یافت از خفا بیرون آمد و بچادر جمال مبارک وارد شد. طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را یا بباغ من آرید والّا من خواهم آمد. جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نیست نمیشود تشریف بیاورند و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد، برخاست از توی باغ بیحجاب بیرون آمد، رو بچادر مبارک نعره‌زنان آمد و میگفت آن نقرهٔ ناقور منم و نفخهٔ صور منم (دو علامت قیامت است که در قرآن مذکور است). بهمین قسم فریادکنان بچادر مبارک آمد. بمحض ورودش جمال مبارک فرمودند سورهٔ اذا وقعت الواقعهٔ قرآن را بخوانید و آن سوره حکایت قیام قیامت است.

۱۱ و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع احبّا را فروگرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زارزار گریستند. بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند، حتّی حاجی ملّا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدّت وحشت و دهشت سر خودش را برید. ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد، تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دوباره ثابت شدند و مسئلهٔ بدشت منتهی شد.

— ۱۰ —

شیخ احمد احسائی و سیّد کاظم رشتی

۱ سؤال. کیفیّت حضرت شیخ احمد احسائی و جناب آقا سیّد کاظم رشتی و رفتن اصحاب ایشان به شیراز و مؤمن شدنشان بحضرت باب چگونه است و چگونه واقع شده است؟

۲ جواب. بدان که شیعیان ایران در اواخر ایّام حقیقت شریعت اللّه را فراموش کردند و از اخلاق روحانیان بکلّی محجوب و محروم شده بودند. بقشور تمسّک جسته از مغز و لبّ بکلّی غافل. چیزی جز اعمال ظاهری از صوم و صلوة و حجّ و زکوة و ماتم ائمّهٔ اطهار نداشتند. لهذا آنان را اهل عرفان باهل قشور تعبیر مینمودند چه که حقائق و معانی بکلّی مفقود و احساسات روحانیّه معدوم و اخلاق نورانیّه امر موهوم شده بود.

۳ چون شب هجران بسحر رسید یعنی غیبوبت حقّ امتداد یافت و طلوع صبح الهی نزدیک شد، حضرت شیخ احمد احسائی ظاهر گشت. ایشان خلق را بحقائق و معانی دلالت نمودند و رموز و اسرار قرآن بیان فرمودند. شیعیان بر دو قسم شدند، یک قسم متابعت شیخ اجلّ نمودند؛ مسمّی به شیخی گشتند و قسم دیگر بر حالت قدیم ماندند، آنان را قشری نامیدند.

۴ شیخ بزرگوار بنا کرد و مردم را تشویق بانتظار ظهور و اشراق شعلهٔ طور نمود و در تألیف و تدریس خود بیان میفرمود که طلوع صبح نزدیک است و ظهور موعود قریب. باری مردم را استعداد میداد که شب و روز منتظر ظهور باشید. و در ایران بلکه در بین جمیع شیعیان این شخص بفضل و کمال شهرت عجیب یافت. در جمیع محافل ذکر او بود و هر کس در جستجو.

۵ در زمان خویش جناب سیّد کاظم رشتی را تربیت نمود و تعلیم کرد و او را بعد از خود تعیین نمود و صعود فرمود. جناب سیّد کاظم نیز بر قدم شیخ بزرگوار سلوک کرد و شب و روز به بیان حقائق و معانی پرداخت و اسرار و رموز قرآن منتشر فرمود و خلق را تشویق بانتظار ظهور کرد بقسمی که اصحاب را از شدّت اشتیاق صبر و قرار نماند، بهر گوشه و کناری شتافتند تا شخص موعود را یافتند.

۶ و در دیباچهٔ کتاب خویش یعنی شرح‌القصیده[۵] تصریح باسم مبارک نمود و مرقوم نمود الحمد للّه الّذی طرّز دیباج الکینونة بسرّ البینونة بطراز النّقطة البارزة عنها الهآء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق. بیان این عبارت از برای شما تفصیل میخواهد زیرا مألوف باینگونه عبارات و تعبیرات نیستید و اگر بیان کنم یک کتاب گردد و فرصت نیست لهذا مختصراً معنای لفظی مینمایم که فی‌الجمله بمقصود واقف شوید. میفرماید حمد باد خداوندی را که کتاب وجود را بسرّ امتیاز در مراتب تزیین داد زیرا زینت عالم وجود بتفاوت مراتب است. اگر نوع واحد بود و امتیازی در میان نه، وجود ناقص بود. عالم حقّ و عالم خلق، عالم علوی و عالم سفلی، عالم حقیقت و عالم مجاز، این امتیاز از لوازم ذاتیّهٔ وجود است. بعد میفرماید زینت کتاب وجود بنقطه‌ایست که از آن هاء ظاهر و الف باهر و در همان کتاب در مواقع متعدّده بیان مینماید که نقطه باء است و چون باء و هاء و الف را جمع گردانی بها شود.

۷ بعد تثلیث و تربیع ذکر میکند. تثلیث اسم سه حرف است و آن علی است و تربیع اسم چهار حرف و آن محمّد است. چون جمع کنی علیمحمّد شود و این اسم مبارک حضرت باب است. و در مواقع متعدّده در آن کتاب صراحةً ذکر باب میکند و ستایش و اوصاف و نعوت بی‌پایان مینماید که اسرار ماکان و مایکون در باب موجود. و همچنین میفرماید که جمیع حقائق و معانی کتب مقدّسه در باطن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم مرموز و موجود و معانی بسم اللّه در باء مندمج و مندرجست و باء جامع جمیع حقائق و اسرار است و باء بهآءاللّه است.

۸ و سیّد مرحوم از شیخ بزرگوار سؤال نموده بود که از سرّ مکنون بیانی فرما. شیخ در جواب بنگاشت لا بدّ لهذا الأمر من مقرّ و لکلّ نبإ من مستقرّ یعنی این امر که ما قدم در او نهاده‌ایم مقرّ و مرکز معلوم دارد و از برای هر خبری موقع استقراری یعنی در آن مرکز حصول یابد. و لا یجوز الجواب بالتّعیین و لتعلمنّ نبأه بعد حین.[۶] یعنی من نمیتوانم آن مرکز معلوم را تصریح و تعیین نتوانم و گویم که کیست. بعد این آیهٔ قرآن را مرقوم مینماید و لتعلمنّ نبأه بعد حین.[۷] ماقبل این آیه، این آیه ان هو الّا ذکر للعالمین یعنی او ذکر و نصیحت است از برای عالم. و حضرت اعلی نامشان در احسن‌القصص ذکراللّه است. در این جا شیخ اجلّ اشاره میفرماید که آن مرکز و مقرّ ذکراللّه است و لتعلمنّ نبأه بعد حین یعنی آنچه را آن مرکز مقصود خبر و بشارت بدهد بعد از حین واقف خواهید شد. و حین بحساب ابجد شصت و هشت است و بعد از شصت و هشت شصت و نه است، سنهٔ ظهور جمال مبارکست.[۸] خلاصهٔ این عبارت اینست که آنچه ذکراللّه بشارت و اشارت میفرماید در سنهٔ بعد حین که شصت و نه است ظاهر و آشکار میگردد.

۹ باری از تشویق و تحریض آن شیخ بزرگوار بر انتظار ظهور و بیان قرب آن و همچنین بیان سیّد بزرگوار که شب و روز فریاد میزد که ظهور نزدیک است، حتّی روزی بتلامذهٔ خود گفت بروید و جستجوی مولای خود کنید، جناب باب‌الباب با بعضی از تلامذهٔ سیّد به تفتیش افتادند. و چون روایتی بود از پیش که موعود بمسجد کوفه خواهد رفت آنان نیز بآن مسجد رفتند و مدّتی اقامه نمودند و منتظر ظهور بودند. حتّی آن سیّد بزرگوار در اواخر ایّام حیات از کربلا حرکت نمود و به کاظمین و

سُرّمن‌رأی رفت و مراجعت نمود. در اثناء سفر در سُرّمن‌رأی و در قریهٔ مسیّب بتلامذهٔ خود ذکر وفات خویش نمود. شاگردان بنای گریه و ناله و حزن و لابه گذاشتند. پس خطاب بآنان نمود که آیا شما نمیخواهید من از این جهان انتقال نمایم و مولای شما ظاهر گردد؟

۱۰ باری مختصر اینست که این دو بزرگوار بتابعان خویش نهایت استعداد دادند. این بود که بعد از وفات سیّد مرحوم شاگردان بمنتهای قوّت بجستجوی طلعت موعود پرداختند. جناب باب‌الباب با جمعی از شاگردان خویش از عراق حرکت کردند و بسمت ایران رفتند و در جستجو بودند تا بمدینهٔ شیراز وارد شدند. جناب باب‌الباب چون از پیش حضرت اعلی را در کربلا ملاقات نموده بود بسبب آشنائی میهمان حضرت اعلی شد. در شب پنجم جمادی‌الأوّل[۹] جناب باب‌الباب نشسته و حضرت اعلی بترتیب چای مشغول بودند. در بین چای دادن آیاتی تلاوت نمودند جناب باب‌الباب واله و حیران شده زیرا مشاهده کرد که شخص جوانی بدون تحصیل علوم و قرائت لسان عرب در نهایت سلاست و فصاحت آیاتی تلاوت میفرماید و ابداً چنین گمانی نمیشد. این سبب انتباه و ایمان جناب باب‌الباب گشت. بعد فردا بشاگردان خود و دیگران ذکر کرد که شخصی را که جستجو مینمودیم من یافتم و بتعریف و توصیف پرداخت لکن تعیین ننمود که کیست، مستور داشت. ولی از اوصاف حضرت چنان بیان میکرد که تلامذه و کسانی دیگر مفتون این خبر شدند و بنهایت عطش جستجوی آب مینمودند تا آنکه بعد از چند روز اسم مبارک را تصریح کرد. ولوله افتاد هفده نفر مؤمن شدند و عریضهٔ طاهره که بهمراهی میرزا محمّد علی نامی بود تقدیم شد زیرا طاهره عریضه باو داده بود که چون شخص موعود را بیابید این عریضه را تقدیم نمائید و در آن عریضه این غزل را مرقوم نموده بود که بدایتش اینست

۱۱ لمعات وجهک اشرقت و شعاع طلعتک اعتلا ز چه رو أ لست بربّکم نزنی بزن که بلی بلی[۱۰]

۱۲ لهذا طاهره هیجدهم گردید و شیعیان معتقد بچهارده معصوم و ابواب اربعه بودند. چهارده معصوم حضرت رسول و فاطمة الزّهرآء و دوازده امامند و ابواب اربعه چهار نفسند که بعد از امام دوازدهم یکی بعد از دیگری مقتدای شیعیان بودند. باری این هیجده نفر مقابل آن هیجده نفر تعیین شد و مقصود عدد بود و خود حضرت اعلی نوزدهم. اساس عدد نوزده این است که در جمیع صحف و الواح حضرت باب مذکور است. و اسماء حروف حیّ اینست.

۱۳ ۱- جناب باب‌الباب ۲- اخویشان آقا محمّد حسن ۳- همشیره‌زاده‌شان آقا محمّد باقر ۴- جناب ملّا علی بسطامی ۵- جناب ملّا خدابخش قوچانی که در اواخر به ملّا علی موسوم بود ۶- ملّا حسن بجستانی ۷- جناب آقا سیّد حسین یزدی ۸- جناب میرزا محمّد روضه‌خوان ۹- جناب سعید هندی ۱۰- جناب ملّا محمود خوئی ۱۱- جناب ملّا جلیل ارومه‌ئی ۱۲- جناب ملّا محمّد ابدال مراغه‌ئی ۱۳- جناب ملّا باقر تبریزی ۱۴- جناب ملّا یوسف اردبیلی ۱۵- میرزا هادی پسر ملّا عبدالوهّاب قزوینی ۱۶- جناب میرزا محمّد علی قزوینی ۱۷- جناب طاهره ۱۸- حضرت قدّوس

۱۴ و عظمت و بزرگواری اکثر از این حروف حیّ مجرّد بجهت آنست که در بدایت ایمان آوردند. در میان آنان در درجهٔ اوّل اهمّیّت کبری بجهت چند نفس است یعنی جناب باب‌الباب و حضرت قدّوس و جناب طاهره و چند نفر دیگر از نفوس مبارکه در درجهٔ ثانیه هستند و باقی مجرّد محض آنکه در بدایت ایمان آورده‌اند شرف تقدّم دارند حتّی دو نفر از آنان مانند یهوذای اسخریوطی بعد برگشتند.

۱۵ بعد از آن وضوح و شهرت وجود مبارک حضرت اعلی، جناب باب‌الباب لسان بگشاد و صریحاً تبلیغ نمود و مأمور بآن گردید که بسایر ولایات رود و تبلیغ نماید. این خلاصهٔ واقعهٔ ایمان جناب باب‌الباب و سایر حروف حیّ است.

اظهار امر حضرت بهاءاللّه

۱ سؤال. بدایت طلوع شمس حقیقت و ظهور جمال مبارک در چه تاریخی بوده؟

۲ جواب. جمال مبارک از بدو طفولیّت اطوار و آثار و گفتاری عجیب داشتند که سبب حیرت عموم بود. و جمیع بزرگان ایران میگفتند این جوان مادّهٔ عجیبی است و کل بفضل و کمال و عقل و ادراک و ذهن و ذکا شهادت میدادند، حتّی دشمنان و حاسدان معترف. از جمله مسلّم عموم بود و مشهور نزد جمهور که بمکتبی داخل نشدند و در مدرسهئی تحصیل نفرمودند. معذلک علم و کمال جمال مبارک مسلّم بود و فضلای ایران مسائل مشکلهٔ خویش را از ساحت اقدس سؤال نموده حلّ مشکلات مینمودند و الیالآن بزرگان ایران با وجود عناد بر این قضیّه شهادت میدهند.

۳ مختصر اینست که از فضل و کمال و عظمت و اقتدار در ایران بلکه مشرقزمین منکری ندارند. نهایت اینست میگویند این شخص هادم بنیان شریعت است و جمّ غفیری را بقوّت فطانت و ذکا و علم و دها و عقل و نهی و فصاحت بیان و حسن تدبیر از راه دربرد و دین مبین را بهم زد. لکن بزرگواری جمال مبارک را انکار نمیکنند.

۴ لهذا از بدایت ظهور حضرت اعلی احبّا خاضع و خاشع بودند و توجّه بجمال مبارک داشتند و انجذاب قلبی حاصل نموده بودند. ولی در بدشت عظمت و بزرگواری جمال مبارک بیشتر ظاهر شد. جمعی از احبّا توجّه خاصّی حاصل نمودند و منجذب جمال مبارک گشتند و بهر کس که ملاقات میفرمودند و بیان مبارک را میشنید منقلب میشد و بوجد و وله میآمد، بدون اراده خاضع و بنار محبّت اللّه مشتعل میشد.

۵ و در اواخر طهران قبل از سفر بغداد جمعی از احبّا مثل محمّد تقی خان شهید و سلیمان خان شهید و جناب عظیم شهید و میرزا علیمحمّد شهید و ملّا عبدالفتّاح شهید و میرزا عبدالوهّاب شهید و میرزا حسین کرمانی و بسیاری پیبردند که جمال مبارک مقامی عظیم دارند و معتقد شدند باینکه مظهری از مظاهر الهیست. و جمال مبارک غزلی فرمودند که از آن غزل استشمام ذکر مقامات عالیه میشد و آن غزل عنوانش رشح عما از جذبهٔ ما میریزد. آن غزل را جمیع احبّا در نهایت وله و انجذاب میخواندند و جمیع قبول داشتند، منکری نداشت و این غزل بسیار شورافکن بود.

۶ اوّل کسی که ملتفت بعظمت و قدسیّت جمال مبارک شد و موقن بر اینکه امر عظیمی ظاهر خواهند فرمود ملّا عبدالکریم قزوینی بود که حضرت باب او را به میرزا احمد نامیدند و او واسطهٔ بین جمال مبارک و حضرت اعلی بود و مطّلع بر حقیقت امر بود.[۱۱]

۷ چون از ایران به بغداد تشریف آوردند در سنهٔ تسع از ظهور حضرت اعلی جمال مبارک قدری اظهار فرمودند و بظهور حسینی در بین احباب شهرت یافتند زیرا اهالی ایران معتقد باین بودند که بعد از ظهور مهدی موعود ظهور حسینی است و او امام حسین شهید است و اهالی ایران بحضرت حسین تعلّق و اعتقاد کلّی دارند.

۸ و حضرت اعلی در جمیع کتب و صحف خویش کل را بشارت بسنهٔ تسع میدادند و از جمله انتم فی سنة التّسع کّل خیر تدرکون ثمّ انتم فی سنة التّسع ثمّ انتم ثمّ انتم بسیار است. و همچنین میفرماید صبر کن تا از بیان نه ۹ سال بگذرد پس بگو پاک و مقدّس است خداوندی که چنین و چنانست. خلاصه بشارات حضرت اعلی در سنهٔ تسع بدرجهئیست که وصف ندارد. امّا معدودی از نفوس لغزیدند از جمله میرزا یحیی بود و سیّد محمّد اصفهانی و چند نفس دیگر. و خطبهٔ صلوات در سنهٔ تسع نازل شد و تفسیر آیهٔ قرآن کلّ الطّعام کان حلّاً لبنی اسرائیل الّا ما حرّم اسرائیل علی نفسه در آن سال صدور یافت.

۹ و جمال مبارک چون ملاحظهٔ انکار سرّی میرزا یحیی و دیگران را فرمودند تنها بسفر سلیمانیّه تشریف بردند و دو سال غائب بودند. میرزا یحیی در پس پردهٔ خفا در نهایت احتیاط بود و از خوف جنرال قونسول ایران در بغداد بلباس تبدیل و تغییر

اسم به حاجی علی در بصره و سوق‌الشّیوخ اطراف بغداد مشغول بکفش‌فروشی و لاص‌فروشی گردید. بکلّی امر مخمود شد و ندا بکلّی منقطع گشت، نزدیک بآن رسید که نام و نشانی از این امر نماند.

۱۰ و در سفر سلیمانیّه جمال مبارک آثاری مرقوم فرمودند از جمله مناجاتهائی که الآن نسخه‌اش در دست هست و همچنین مکاتیبی در سیر و سلوک بفضلا و علمای اسلام مرقوم فرمودند، آنها نیز موجود است. در آن مکاتیب تعالیمی میفرمایند از جمله این عبارت که مضمونش اینست اگر مخالفت شریعت غرّا نبود قاتل خود را وارث خود مینمودم ولکن چه کنم که نه مالی دارم و نه سلطان قضا چنین امضا فرموده.

۱۱ باری عموم فضلا و علمای سلیمانیّه بعلم و فضل و کمالات جمال مبارک قائل شدند و محبّتی پیدا کردند یعنی میگفتند که این شخص فرید است و از اولیای الهیست.

۱۲ باری جمال مبارک چون از سلیمانیّه مراجعت فرمودند بغداد را روشن فرمودند. دوباره ندای الهی بلند شد و ولوله در ایران افتاد. و در بغداد در مقابل جمیع ملل ایستادند و دولت ایران در آنوقت در نهایت تعرّض بود و کّل طوائف در صدد ایذا و اذیّت بهر نحوی بودند. تا آنکه حکومت ایران از نفوذ جمال مبارک مضطرب شد و گفت بغداد نزدیک ایرانست و عبور و مرور اهالی ایران بسیار. لهذا بجهت اخماد این نار باید جمال مبارک را ببلاد بعیده فرستاد. پس دولت ایران از دولت علیّه خواهش نمود و جمال مبارک را بنهایت احترام از بغداد حرکت دادند و از بغداد نقل مکان فرمودند بباغ نجیب پاشا که خارج بغداد است و دوازده روز در آن باغ اقامت فرمودند و جمیع خلق از اعلی و ادنی حتّی والی و مأمورین بحضور مبارک مشرّف میشدند. این دوازده روز ایّام رضوانست.

۱۳ باری در بدایت باشاره و کنایه در آن دوازده روز اظهار امر فرمودند. بعضی از احبّا درست ملتفت شدند و بعضی چنانکه باید و شاید بتمامه ملتفت نبودند تا اینکه به اسلامبول تشریف آوردند و سورهٔ حجّ نازل شد و امر بطواف بیت بغداد فرمودند. در آن سوره امر ظاهر است لکن لفظ من یظهره اللّه موجود نیست.

۱۴ بعد حکومت ایران سبب شد که از اسلامبول به رومیلی فرستادند. در رومیلی الواح متعدّدهٔ بسیار شب و روز نزول یافت. مضمون این‌که چون ما را از وطن اخراج و از محلّ هجرت بغداد ابعاد نمودند و بمحلّی بسیار دور انداختند تا نار محبّت اللّه را مخمود کنند و سراج هدایت خاموش نمایند و علم حقّ منکوس کنند و ندای الهی مقطوع نمایند لهذا ما امر را بکلّی ظاهر و حجّت را باهر و ندا را بلند و علم امر اللّه را مرتفع نمودیم تا کل ملاحظه نمایند که این اذیّت و جفا و تبعید و نفی سبب قوّت نفوذ کلمة اللّه گشت و صیت امر اللّه جهانگیر شد و آوازهٔ ظهور ملکوت اللّه بشرق و غرب رسید. این اعلان عمومی در سنهٔ هزار و دویست و هشتاد واقع شد و جمیع احبّا ماعدای یحیی و معدودی از متابعان او مؤمن و موقن شدند و از ادرنه متّصلاً الواح به ایران رفت.

۱۵ اینست کیفیّت ظهور جمال مبارک بنحو اختصار.

مقایسه بین حضرت مسیح و جمال مبارک

۱ بعضی از اشخاص ذکر نموده‌اند که هرچند آثار عظیمه از جمال مبارک ظاهر شده و اعمال غریبه صادر گشته که بزرگواری از آن مثل آفتاب ظاهر است ولی ظهور حضرت مسیح اعظمست بآن قیاس نمی‌شود.

۲ بلی آثار عظمت در حضرت مسیح فوق تصوّر عالم انسانی و ادراک عقل بشریست و ما نسبت بحضرت مسیح صبیح ملیح در نهایت خضوع و خشوع هستیم و بجان و دل آن حضرت را دوست داریم بلکه اگر اقتضا کند و توفیق رفیق شود جان را فدای حضرت مسیح مینمائیم زیرا او را بنظر عظیم مینگریم و معتقد باو هستیم.

۳ امّا اگر بنای این ذکر باشد با کمال صدق و محبّت در جواب این اعتراض میگوئیم که حضرت مسیح در میان ملّت اسرائیل پرورش یافت و در تحت حکومت رومان بودند و در آن زمان رومان در جمیع کمالات مدنیّت مشهور آفاق بود، اگر بیانی بلیغ و تعلیمی بدیع از حضرت مسیح صادر شود چندان استغراب ندارد. امّا جمال مبارک در ایران ظاهر شدند که بکلّی در آنجا علوم مفیده مفقود بود مگر علوم اعتقادیّه و احکام شرعیّه. لهذا از چنین شخصی در چنین ملکتی صدور این تعالیم الهیّه و آثار عظیمهٔ مهمّه محلّ استغراب است.

۴ و دیگر آنکه اگر بیان و آثار حضرت مسیح را جمع کنی نهایتش ده ورق میشود لکن آثار جمال مبارک اگر از بدایت تا نهایت جمع شود البتّه صندوقها مملو گردد. و از این گذشته در انجیل بیانات حضرت مسیح مجرّد نصائح روحانیّه است و محصور در تحسین و تعدیل اخلاق امّا آثار مبارک شامل حکم و معانی و حقائق و علوم و نصائح و تفاسیر و تأویل کتب الهیّه.

۵ و حضرت مسیح وقتی که صعود فرمودند دوازده نفر تربیت فرموده بودند از رجال و چهار زن از نساء. بلی چند نفر دیگر بودند لکن در مقام یقین نبودند. و از این دوازده نفر نیز یکی اعدا عدوّ حضرت مسیح شد و آن یهوذای اسخریوطی بود و بر قتل مسیح قیام کرد با وجود آنکه رئیس حواریّون بود. و آن یازده دیگر اعظمشان پطرس بود و او نیز در مقام امتحان ثابت نماند چنانچه حین شهادت حضرت مسیح بنصّ انجیل پطرس سه مرتبه انکار نمود حتّی در مرتبهٔ اخیر تبرّی جست. بعد از صوت خروس منتبه و نادم و پشیمان گشت. ولی از بدایت این امر تا یومنا هذا یمکن قریب بیست‌هزار نفر از رجال و نساء و اطفال در سبیل حقّ شهید شدند و اکثر از این شهدا در زیر شمشیر نعرهٔ یابهآءالأبهی بلند کردند. و بسیاری را تکلیف کردند که همین قدر در مجلس بگو که من بهائی نیستم جانت مالت جمیع محفوظ ماند. در جواب این تکلیف یابهآءالأبهی گفت. و وقت صعود مبارک بیش از دویست‌هزار نفر در ظلّ مبارک در مقام یقین بودند. و صیت حضرت مسیح در ایّامش به آشور و کلدن و آسیاء وسطی و اطراف سوریّا نرسید امّا صیت جمال مبارک در ایّامش شرق و غرب را گرفت.

۶ حضرت مسیح نزد کل مشهور نبود، اکثر او را نمیشناخت و از دهی بدهی و صحرائی بصحرائی حرکت میفرمود. حتّی وقتی که خواستند حضرت مسیح را بگیرند نمیدانستند که کجاست و نمیشناختند. یهوذای اسخریوطی رفت و گفت من شما را نشان میدهم. گفتند در آن محلّی که داخل میشویم از کجا بفهمیم که کدام مسیح است؟ گفت هر کدام را که من ببوسم او مسیح است. و جمال مبارک مقابل اعدا واضح و مشهود ایستاده بودند و جمیع میشناختند و مقاومت ملّت عظیمهٔ عالم میفرمود. و همچنین حضرت مسیح را دشمن معارض ملّت ضعیفهٔ یهود بود که در تحت حکومت رومان بود و ملّت محکومه بودند مثل یهود طبریّه و صفد الآن. لکن معارض و معاند جمال مبارک یک ملّت از ملل عظیمهٔ عالم بود. حضرت مسیح را وقتی که در محضر حاضر کردند سؤال نمودند که تو ملک یهودی در نهایت مظلومیّت در جواب فرمودند تو چنین میگوئی.[۱۲] امّا در مجلس عظیم طهران در حین خطاب صدای مبارک بعنان آسمان میرسید.[۱۳]

۷ اینست حقیقت حال. ملاحظه فرمائید و بمعترضین بگوئید که انصاف دهند و از تعصّب جاهلی بگذرند و بر حقائق امور از قرائن کتب مقدّس پی‌برند. مثلاً حال اگر بقسّیسان گفته شود که حضرت مسیح در ایّام خویش معروف بین ناس نبود نهایت استغراب را مینمایند و انکار کنند و حال آنکه در نصّ انجیل است که یهوذای اسخریوطی مبلغی برشوه گرفت و آن مبلغ

بسیار جزئی بود که محلّ حضرت مسیح را نشان دهد و چون آن جمع هیچیک حضرت مسیح را نمیشناختند لهذا گفت هر کس را ببوسم او حضرت مسیح است او را بگیرید و چنین شد.

[یادداشت]

۱ مراجعه فرمائید به قرآن مجید، سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۵. ↩
۲ مناجاة: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاءاللّه، شمارهٔ ۱۸۰. ↩
۳ عمو و پدر شوهر طاهره. ↩
۴ ملّا عبداللّه؛ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۲۴۰. ↩
۵ مراجعه فرمائید به کتاب قر ن بدیع، ص ۲۱۲. ↩
۶ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۱۵ و کتاب قر ن بدیع، ص ۲۱۲. ↩
۷ قرآن مجید، سورهٔ صاد، آیهٔ ۸۸. ↩
۸ شروع سال ۱۲۶۹ قمری مصادف با ۱۵ اکتبر ۱۸۵۲ میلادی و در وسط دورهٔ چهارماههٔ حبس حضرت بهاءاللّه در سیاه‌چال طهران بود. در همین زندان بود که وحی بر جمال مبارک نازل گردید. ↩
۷ ۲۳ مه ۱۸۴۴. ↩
۱۰ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۶۶. ↩
۱۱ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۱۳۸ – ۱۴۴. ↩
۱۲ انجیل متی، فصل ۲۷، آیهٔ ۱۱؛ انجیل مرقس، فصل ۱۵، آیهٔ ۲؛ انجیل لوقا، فصل ۲۳، آیهٔ ۳. ↩
۱۳ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۵۸۷ - ۵۸۸. ↩

این سند از کتابخانهٔ مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۲ آوریل ۲۰۲۴، ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر